

غزل شماره ۴۴۲

به جان او که گرم دسترس به جان بودی
کینه پیشکش بندگانش آن بودی

بکفتمی که بها چیست خاک پایش را
اگر حیات کران مایه جاودان بودی

به بندگی قدش سرو معترف گشتی
کرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی

به خواب نیز نمی بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی

اگر دلم نشدی پایند طره او
کی اش قرار در این تیره خاکدان بودی

به رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاق است
به دل دمیغ که یک ذره مهربان بودی

در آمدی ز دم کاشکی چو لمعه نور
که بر دو دیده ما حکم او روان بودی

ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی

اگر نه هدم مرغان صبح خوان بودی

تفسیر فال

جان خود را برای رسیدن به مقصود والای خود در طبق اخلاص قرار داده‌اید و به طور عمیقی بر این باورید که دستیابی به اهداف، ارزش بالایی دارد. شما معتقدید که حتی در سکوت نیز می‌توان پیام‌های عمیق و مفهومی را منتقل کرد، چرا که گاهی کلام بدون صدا می‌تواند تأثیرگذارتر از هزاران سخن باشد. با این حال، احساس خستگی و فرسودگی شما را تحت فشار قرار داده است و تمایل دارید همه چیز را رها کنید و از ادامه مسیر باز بایستید. اما صدایی در درونتان، همچون سوتی ملایم، شما را تشویق می‌کند تا صبر و تحمل بیشتری داشته باشید. این ندای درونی به شما یادآوری می‌کند که با توکل بر خداوند متعال و خواندن نماز صبح، می‌توانید مراد خود را از او بخواهید؛ زیرا یقیناً دعاها در دل‌های خالص مورد قبول واقع خواهند شد و کمک الهی همواره در دسترس است.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)